

مخالفت این بخش از بوروکراسی با سیاست های رهبری گورباچف بدیهی است؛ اما مقاومت بخشهای وسیعتر بوروکراسی دولتی و حزبی تنها به دلایل مستقیم مالی و قدرت قشری محدود نیست، و توضیح مقاومت بوروکرات ها صرفا براساس انگیزه های شخصی توضیحی ساده انگارانه است. مقاومت بخشهایی از بوروکراسی در قبال تحولات پرسترویکا، مانند نمایندگان سیاسی و رهبران دولتی هر جامعه طبقاتی، انگیزه های ایدئولوژیک نیز دارد و، مهمتر از آن، از نقطه نظر مصالح عمومی طبقه حاکم، آنطور که این بخشها درک میکنند، مایه میگیرد. بخشی از بوروکراسی، علیرغم خصلت ریاکارانه و توجه گرایانه ایدئولوژی سرمایه داری دولتی، عمیقا به آن باور دارد و چرخش پرسترویکا به تمامی در تضاد با اعتقادات تاکتونی او قرار میگیرد. بخش دیگری از بوروکراسی، حتی بدون هیچگونه ملاحظه ایدئولوژیک، نگران سرنوشت حاکمیت در این گهرودار است و پرسترویکا را اقدام ماجراجویانه ای میبیند که ممکنست سررشته را از دست حزب و دولت بدر برد و طبقه حاکم را در وضعیت خطرناکی قرار دهد. مجموعه این ملاحظات مقاومت بخشهایی از بوروکراسی در برابر پرسترویکا را میسازد. مقاومت بوروکراسی بلوک واحدی نیست. بخشی از آن تماما مدافع سیستم قبلیاند، بخشی پرسترویکا را در سطح اقتصادی میپذیرند اما از تغییرات در روتای سیاسی احساس خطر میکنند، بخشی نیز قطعا صاف و ساده نگران موقعیت خویشانند، و ...

یکی از اهداف کمپین مشهور "گلاسنوست" (علنیت) کنار زدن مقاومت های بوروکراسی بوده است. 'علنیت' اجازه داد تا حقایق مربوط به جامعه و دولت شوروی که بمدت نیم قرن زیر لایه ظاهر سازی

رسمی دولتی در دل مردم تثبیت شده بود روشوند. از آمارهای مربوط به عملکرد برنامه‌های پنجساله اقتصادی گرفته تا مواردی نظیر رشوه خواری داماد پرژنف افشاء شدند. بازماندگان قربانیان جنایات پلیس مخفی استالین به خونخواهی برخاستند. فعالیت بسیاری از روزنامه‌نگاران، هنرمندان، تاریخ‌نویسان، محققین، همراه با هزاران هزار مورد از شکایات و حکایات توده مردم، اعتبار و حیثیت سیستم اقتصادی و سیاسی تانکونی شوروی را از میان برد. نه فقط افشاء فساد و سوء استفاده از قدرت بوروکرات‌ها رسوایی‌شان را بهمراه آورد، بلکه عدم کارایی سیستم اقتصادی و پوسیدگی سیستم سیاسی بعنوان امور مسلمی تثبیت شدند. به این ترتیب گورباچف و متحدان او در دستگاه حزب و دولت، بی آنکه به ریسک رویارویی مستقیم با رقیب بوروکرات خود تن دهند، توانسته‌اند گرایش‌های واقعی در جامعه شوروی را که موضع انتقادی نسبت به طبقه حاکم و وضعیت جامعه داشتند فعال کنند و آنرا در خدمت اهداف خود، یعنی کنار زدن مقاومت بوروکراسی و جانداختن برنامه‌های اقتصادی و سیاسی خود بکار گیرند. کفایت توجه کنیم که گورباچف و سایر سردمداران پرسترویکا هیچگاه به انتقادات رادیکالی (۶) که از اقتصاد، سیاست، یا تاریخ شوروی مطرح شده‌اند صحنه نگذاشتند. آقان بگیان سیستم اقتصادی برنامه ریزی شده را تنها در دهه اخیر ناکارآمد میبینند. گورباچف از دوران پرژنف صرفاً با حسن تعبیر "دوران رکود" (که اکنون لفظ رسمی‌ای شده است) یاد میکند، و در تبیین تاریخ شوروی، همانطور که سخنرانی‌اش در هفتادمین سالگرد انقلاب اکتبر نشان میدهد، تمامی مراحل تکوین شوروی، از زمان استالین به اینسو را، عیناً با همان ارزیابی‌ها

و با همان برجسپ های استالینی - پرژلفیستی راجع به جناح های مختلف اپوزیسیون وقت، تکرار میکنند. (۷) گورباچف از اقتفادات مطرح شده در جامعه بعنوان یک جاده صاف کن راه خویش استفاده میکنند.

اما دامنه گلاسنوست و آزادی بیان تنها به استفاده گورباچفیست ها برای فائق آمدن بر رقبای بوروکرات محدود نمیباشد. نخست به این دلیل ساده که کنترل این پروسه به نحوی که صرفا معطوف به چنین هدف محدودی باشد اساسا غیر ممکن است. و مهمتره به این دلیل که پرسترویکا برای شکل دادن به ساختار جدید سیاسی مطلوب خود محتاج گسترش آزادی بیان (و آزادی تشکل) نیز هست. چرا که برخلاف تفسیرهای سطحی رایج، کشمکش در عرصه سیاسی بر سر تقسیم مجدد قدرت بین اقشار حاضر در دولت و حزب نیست. مساله بر سر افزایش وزن تکنوکرات ها در قبال بوروکراتها، یا مدیران در قبال حزبی ها، و از این قبیل نیست. بلکه، همانطور که بالاتر توضیح دادیم، هدف پرسترویکا شکل دادن به یک سیستم اقتصادی و سیاسی نوین است که مبنای قشریندی بورژوازی را از ریشه تغییر میدهد. شکل گیری چنین سیستمی تنها با ماتریال انسانی و اداری موجود در حزب و دولت فعلی ممکن نمیگردد. پرسترویکا میباید موفق شود گروه های اجتماعی معینی را که در حال حاضر خارج سیستم سیاسی و اقتصادی قرار دارند جلب نماید و در سازمان اقتصادی و سیاسی جدید جای دهد. چهریندی بورژوازی ای که در پایان پرسترویکا موجود خواهد بود در شوروی امروز بچشم نمیخورد. از اینرو عناصر معدودی که در حاشیه اقتصاد و سیاست شوروی بالفعل چنین خصوصیات را دارا هستند (از قبیل رهبران

سیاسی طراز جدید، نوآوران اقتصادی)، و یا به درجه وسیعتری بالقوه از این ظرفیت برخوردارند (متخصصین، متفکرین و غیره) میباید تشویق به مشارکت در این تحول شوند و راه ورود به صحنه و ایفای نقش برای آنها هموار گردد.

یک جنبه دیگر از کارزار رهبری فعلی شوروی تاکید بر 'قانونیت' است. این نیز کاملاً متناظر با ضروریات تغییر در سیستم اقتصادی (و سیاسی) است. راه اندازی سیستمی که با انگیزه "سود هر واحد تولیدی" و تناسب درآمد شخصی با سودآوری مشخص میگردد محتاج تضمین های قوی قانونی است، تا اطمینان خاطر لازم را به هدایت کنندگان چنین اقتصادی بدهد و آنها را به قبول مسئولیت روشن و اختیارات معین تشویق نماید. در اینجا مشکل دیگری نیز برای رهبری گورباچف وجود دارد، و آن اینکه نفس قانون به سبب فعال مایشائی سنتی دستگاه دولتی از اساس اعتبار خود را باخته است. بنابراین تاکید پرسترویکا بر قانونیت از چند لحاظ واقعی و ضروری است. هم از لحاظ نفس حرمت قانون، و هم از لحاظ شکل دادن به یک سیستم حقوقی جدید که با اهداف پرسترویکا متناظر باشد.

پیشتر اشاره کردیم که اقتصاد متمرکز دولتی، خصوصیت ایدئولوژیک دستگاه حزب و دولت در توجیه هر تصمیم و هر اقدام اقتصادی را الزامی میکرد. با جدا شدن دولت از اقتصاد، طبقه حاکم شوروی از نظر ایدئولوژیک به این نیاز خواهد داشت تا دفاع و توجیه از نظام اقتصادی (و همچنین سیاسی) جدید توسط روشنفکرانی خارج از دستگاه رسمی حاکمیت، و اینبار برخلاف ظاهرسازی "جمع گرایانه" (COLLECTIVIST) تسکونی، بر مبنایی

فردگرایانه (INDIVIDUALISTIC) انجام گیرد. شکل دادن به چنین قشر روشنفکری که، نه بنحو فرمایشی بلکه صادقانه و از روی اعتقاد، این نقش را بر عهده گیرد مستلزم گسترش آزادی فعالیت فکری، و کلا گسترش آزادی های فردی است. تصادفی نیست که مزایای 'علتیت' و 'دمکراتیزه کردن' تاکنون بیشتر شامل حال هنرمندان، روزنامهنگاران، دانشمندان، محققین، رهبران مذهبی، و بطور کلی روشنفکران شده است. یعنی گروه هایی که میتوان آنها را شکل دهندگان ایدئولوژی جامعه توصیف کرد.

موفقیت پرسترویکا از زاویه دیگری نیز در گرو بخط کردن روشنفکران است. پرسترویکا محتاج یک بسیج اجتماعی است. مقاومت بوروکراسی تنها مانع بر سر راه پیشرفت طرحهای پرسترویکا نیست، مهمترین مانع مقاومت کارگران، یا به بیان دقیقتر بی اشتیاقی و عدم حمایت طبقه کارگر از پرسترویکا میباشد. گلاسنوست امیدوار است تا با فعال کردن روشنفکران (و شکل دهندگان ایدئولوژی جامعه علی العموم) آن جو تبلیغاتی - ایدئولوژیک لازم برای خنثی کردن مقاومت کارگران، غلبه بر بی تفاوتی آنها، و امکان بسیج فعال آنها را ایجاد کند. تاثیرات پرسترویکا بر وضعیت طبقه کارگر را در ادامه مطلب بررسی خواهیم کرد. اینجا کافیه اشاره کنیم که بهرحال این واقعیت از طرف خود طراحان پرسترویکا به رسمیت شناخته شده و رسماً اعلام میگردد:

یکی از اولویت های وظایف سیاسی بازسازی، اگر نه اولویت اصلی اش، احیاء و تحکیم احساس مسئولیت نسبت به سرنوشت کشور در مردم شوروی است. نوعی از خود

بهبود، که نتیجه پیوند های سست شده بین ارگانهای دولتی و اقتصادی با مجتمع های کار و توده کارگران، و نتیجه کم بها دادن به نقش کارگران در انکشاف جامعه سوسیالیستی است، هنوز تاثیرات مشوش کننده اش را دارد.*

تاتیانا زاسلاوسکایا، همتای جامعه شناس آقان بگیان و از مشاورین اصلی گورباچف، مقوله "عامل انسانی" را با توجه به همین واقعیت بکار گرفته و این مقوله امروز از ارکان تبیین پرسترویکاست** . عصاره بحث زاسلاوسکایا، به زبان آدمیزاد، این است که کارگران شوروی لوس و تنبل شده اند، از آنجا که سطح دستمزدها و تامین اجتماعی شان به عملکرد اقتصادی کارخانه و واحد شان مرتبط نیست، نسبت به تغییر و بهبود عملکرد اقتصادی واحد خویش بی تفاوتند. (۸) مضافاً به اینکه پرسترویکا با ملغی کردن تضمین های شغلی و اجتماعی ای که طبقه کارگر تاکنون از آنها بهره مند بوده بالقوه و در برخورد اول مورد سوء ظن آنهاست. بهررو، اگر قرار است گسترش مکانیزم بازار موجد بالا رفتن سطح تکنولوژی در تولید گردد و از این طریق بارآوری کار و رشد اقتصادی افزایش یابد، این تنها در صورتی شدنی است که کارگران، انسانهایی که قرار

* گورباچف، پرسترویکا، ص ۳ - ۱۰۲

** T. ZASLAVSKAYA, THE SOCIAL DIMENSION OF THE PERESTROIKA, 1989

است این تکنولوژی را در تولید بکار اندازند، فعالانه از چنین تحولی حمایت کنند. والا تمام اصلاحات اقتصادی هنوز بخودی خود ثمری نخواهند داد. پس "عامل انسانی" در اینجا مهم است. از اینجا تلاش برای یک بسیج وسیع اجتماعی از طبقه کارگر، یک وظیفه مهم پرسترویکا میشود. گورباچف در این مورد مینویسد:

عامل انسانی در وسیعترین معنای کلمه اولویت اصلی ماست. ما با انجام دادن هر چه در توان داریم، و بالاتر از همه با افزودن به نیروی اجتماعی طرحهایمان، تلاش میکنیم تا آنها را به صحنه بکشیم... ما همچنین عامل انسانی را یکمک شیوه‌های دمکراتیک‌تر، کار ایدئولوژیک بهتر و جو سالمتر اخلاقی تقویت میکنیم. ازاینکه هر کس کاملاً خصلت حساس زمان را فهمیده باشد بسیار بدوریم. اگر پرسترویکا قرار است آنها را که هنوز دارند پرسترویکا را میسجند یا آنها را که اوضاع امروز مناسب حال شان است به حمایت خود جلب کند، تلاش زیادی لازم است.

بسیاری مفاهیم رایج را نمیتوان با یک ضربت از بین برد. عادات روحی‌ای که طی سالها جذب شده‌اند یا فرامین، حتی قویترین فرامین، لغو شدنی نیستند. متأسفانه ما هنوز باید خود را از اشکال کهنه کار با مردم خلاص کنیم، اشکالی که تمایل به

کمپین‌های ایدئولوژیک و عبارت پردازی‌های مطنطن
دارند.*

پیش از آنکه چند و چون "شیوه‌های دموکراتیک‌تر، کار
ایدئولوژیک بهتر، و جو سالمتر اخلاقی" پرسترویکا برای غلبه بر مقاومت
و عدم حمایت طبقه کارگر شوروی را بررسی کنیم لازمست نخست نصیب
کارگران از پرسترویکا و نتیجه تحولات پرسترویکا را بررسی کنیم، تا
ببینیم چرا سوء ظن "عامل انسانی" نسبت به بازسازی موجه است.

پرسترویکا و نصیب کارگران

برخلاف وعده های فوری به هنرمندان، دانشمندان، مدیران و ... پرسترویکا حتی هیچ وعده ای به طبقه کارگر، دستکم در کوتاه مدت، نمینهد. آنچه هست تهدید بیکاری است، افزایش دیسپلین است، بالا رفتن قیمت کالاهای مصرفی و پائین رفتن سطح زندگی کارگران است. پرسترویکا همه اینها را با صراحت لهجه ای که لازمه چنین دوره چرخش بزرگ اقتصادی - اجتماعی است اعلام کرده است. در توضیح اینکه چرا پرسترویکا را یک انقلاب مینامند، گورباچف مینویسد:

یکی از علائم دوره انقلابی عدم انطباق کم و بیش آشکاری است بین منافع حیاتی جامعه ای که پیشگامانش آماده تغییراند، و منافع فوری و روزمره مردم.*

این مردم "غیر پیشگام" که "انقلاب" پرسترویکا با منافع روزمره شان تناقض دارد همان کارگرانند، و گورباچف با مثالی که

بلافاصله می‌آورد اینرا روشن میکند:

ما عملاً با مساله رابطه بین منافع فوری و دراز مدت وقتی روبرو شدیم که بازرسی دولتی کیفیت [تولیدات] را آغاز کردیم. در ابتدا درآمد بسیاری از کارگران سقوط کرده، [آنها بعد افزایش یافت؟ نه] اما جامعه به بهبود کیفیت نیاز داشت و کارگران به این اقدامات با تفاهم برخورد کردند.*

قبولاندن پرسترویکا علی‌رغم مضایقتش به طبقه کارگر، معنای فعال کردن "عامل انسانی" است که بیشتر اشاره کردیم. ایجاد جو خوشبینی عمومی از طریق تبلیغات، و فشار ایدئولوژیک البته یک مولفه این کمپین است، اما تمام آن نیست. یک وجه اساسی رهبری گورباچف در این عرصه اینست که طبقه کارگر را در برابر یک دو راهی قرار دهد: یا همان سیستم متمرکز اقتصادی و همان سیستم سیاسی دوران برژنف، یا پرسترویکا. و واضح است که در برابر این دو راهی تحمل شده، انتخاب پرسترویکا ناگزیر خواهد بود. نه صرفاً به این دلیل که در جو موجود قرار گرفتن در کنار "سیستم دوران رکود" شدنی نیست، بلکه اساساً به این سبب که طبقه کارگر شوروی هیچ منفعت خاصی در تداوم نظام اقتصادی - سیاسی که اکنون بن بست و عدم کارآیی آن تماماً روشن شده، و فجایع و کثافات آن به سطح آمده، نداشته و ندارد.

* همانجا، ص ۵۳. تاکید و گروه از ماست.

واقعیت اینست که، سوای بی حقوقی سیاسی و تحمل اختناق فرهنگی از نظر اقتصادی نیز طبقه کارگر شوروی در دو دهه اخیر مداوماً زیر فشار رفته است. میزان رشد مصرف طبقه کارگر در این بیست سال نزولی بوده است. از آمار در دسترس میتوان دید که نرخ رشد ترکیب انباشت و مصرف در دو دهه گذشته از $2/7\%$ به $1/3\%$ سقوط کرده است. میزان افت مصرف بسیار بیش از این بوده، چرا که با توجه به آنچه از گورباچف و آقان بگیان نقل کردیم، رهبران شوروی برای مقابله با سقوط آهنگ انباشت مرتباً از سهم مصرف کم کرده و به انباشت می افزوده اند. اکنون مطبوعات شوروی و غرب بیکسان از فاصله عظیم تکنولوژیک بین شوروی و سرمایه داری های رقابتی غرب دم میزنند، اما این واقعیت نگفته میماند که در طی همین مدت عقب افتادگی میزان مصرف در شوروی از غرب بسیار بیشتر از عقب افتادگی تکنولوژی تولیدی بوده است. کمبود و قحطی بسیاری از کالاهای مصرفی وضعیت شاقی برای طبقه کارگر شوروی ایجاد کرده که پدیده های صف های طولانی، سهمیه (کوین)، و بازار سیاه تنها آشکارترین نمود آنست. این واقعیت که طبقه کارگر به حفظ سیستم برنامه ریزی متمرکز دل بستگی ندارد از سوی رهبری گورباچف چنین مورد بهره برداری قرار میگیرد که حمله به سطح معیشت و تامین شغلی و اجتماعی کارگران را همراه و در پوشش حمله به سیستم استالینی جبرئفی انجام دهند. آنجا که رهبران پرسترویکا طبقه کارگر را مد نظر دارند، عدم کارآیی سیستم برنامه ریزی مرکزی بلافاصله فقیدان دیسپلین در محل کار، دستمزد های تضمین شده، و بیمه های اجتماعی معنا میشود. بطور مثال، گورباچف در مورد

بیمه های اجتماعی و تامین شغلی موجود میگوید:

دولت نقش تضمین اشتغال را بعهده گرفته است. حتی آدمی که به جهت تنبلی و یا نقض انضباط کار اخراج میشود باید کار دیگری به او داد. همچنین همسطح کردن دستمزدها یک خصوصیت عادی زندگی روزمره شده است: حتی اگر یک نفر کارگر بدی باشد آنقدر گیرش می‌آید که زندگی نسبتاً راحتی را بگذراند.*

لازم نیست حقانیت منظور گورباچف از تنبلی و نقض انضباط و "کارگر بد" را مورد بحث قرار دهیم. همین کافی است که در جامعه مورد نظر او حق کار کردن اصولاً باید از بعضی‌ها سلب شود، و اینکه عده‌ای زندگی ناراحتی را بگذرانند امری طبیعی شناخته میشود. گورباچف در توصیف نقش بیمه های اجتماعی با لحن شازده‌مآپی میگوید: "فرزندان انگل‌های تمام عیار نیز به امان تقدیر رها نمیشوند. گذشته از اینکه انگل تمام عیار برای گورباچف همان "کارگر بد" است، معلوم نیست چگونه بخود اجازه میدهد بابت نگهداری از کودک (که توسط جامعه و از جیب تولید کنندگان ثروت جامعه انجام میگیرد)، بصرف هر موقعیتی که گهریم پدر و مادر او دارند، منت بر سر آن کودک و من و شما بگذارد. (۹) بهر رو، نقد گورباچف از سیستم پرژتفی، در اینجا چنین معنا میشود که تامین شغلی و درجه بالای تامین اجتماعی "برخی

* پرسترویکا، ص ۳۰

انسانها را تبدیل به مفتخور کرده است.*

تعرض دیگر پرسترویکا به طبقه کارگر که در پوشش انتقاد از "سیستم برژنفی" صورت میگیرد در زمینه دستمزدهاست. پرسترویکا میخواهد سطح دستمزد کارگران را به سودآوری واحد و درجه بارآوری کار مرتبط کند. و از اینطریق کارگران را به دخالت فعال در جهت پیاده کردن تحولات بازسازی در سطح کارخانه و موسسه بکشانند. نتیجه این سیاست ایجاد رقابت در بین کارگران و دامن زدن به تلاش فردی، بجای همبستگی طبقاتی، در دفاع از سطح معیشت است. هم اکنون انتقاد از عدم کارایی سیستم "دوران رکود" همراه است با شماتت کارگرانی که در واحدها و کارخانه هایی اشتغال دارند که دقیقا به سبب این بست سیستم برنامه ریزی مرکزی سودآوری ندارند. گورباچف آشکارا درآمد کارگران این قبیل موسسات را "درآمد کسب نشده" میخواند، از "همسطح سازی" دستمزدهای کارگران انتقاد میکند، و در مقابل شعار "عدالت اجتماعی" را مطرح میکند. برای رفع هرگونه سوء تفاهم ممکن از عبارت معصومانه "عدالت اجتماعی" گورباچف مینویسد:

برخی شهروندان فراخوان ما به عدالت اجتماعی را
بمثابه برابر کردن همه فهمیدند... در این مورد ما
میخواهیم کاملا روشن بگوئیم: سوسیالیسم هیچ ربطی به برابر
ساختن ندارد.**

* همانجا، ص ۳۱ و ۳۰

** همانجا، ص ۱۰۰

برای درک بیانات رهبری شوروی باید یک لغتنامه پرسترویکا ترتیب داد و "عدالت اجتماعی" را همراه "عامل انسانی" و تمامی اصطلاحات اقتصادی و سیاسی گورباچف‌یست‌ها در آن جمع‌آوری کرد. البته در جمله فوق، و بسیاری موارد دیگر، از هر لحاظ ساده‌تر و صحیح‌تر است که کلماتی چون "سوسیالیسم" را خط‌زد و بجایش کلماتی چون "سرمایه‌داری" نوشت. به این ترتیب هیچ‌جاى سوء‌تفهیمى برای هیچ شهروندی نخواهد ماند.

موارد بسیار بیشتری از همین شیوه برخورد رهبری پرسترویکا به دستمزد، تامین شغلی، شرایط کار، بیمه‌های اجتماعی و غیره را میتوان ذکر کرد. در تمام این موارد این حمله‌ها به طبقه کارگر در قالب انتقاد از "سیستم دوران رکود" مطرح میگرددند. اما هر قدر هم کارگران نخواهند از سیستم برنامه‌ریزی متمرکز استالینی - برژنفی دفاع کنند، و هر قدر هم نتوانند دفاع از این دستاوردهای خود را در متن یک آلترناتیو اجتماعی مستقل، (یعنی متفاوت با سرمایه‌داری دولتی مدل استالینی - برژنفی، و سرمایه‌داری مبتنی بر بازار پرسترویکا) انجام دهند، این هنوز برای گورباچف‌یست‌ها بمعنای موفقیت جلب حمایت کارگران از پرسترویکا نیست. بنابراین علاوه بر این قبیل تمهیدات پرسترویکا باید بتواند بنحو اثباتی‌ای نیز جذابیت‌های سیستم مورد نظر را برای کارگران ترسیم کند. در این زمینه همانطور که اشاره کردیم پرسترویکا در کوتاه مدت وعده‌ای برای کارگران نمیتواند داشته باشد. اما پرسترویکا میتواند جامعه نوبی را که در دراز مدت قرار است ایجاد شود جلوی روی طبقه کارگر بگیرد. قرار است تحولات اقتصادی و سیاسی جاری جامعه صنعتی‌ای همچون کشورهای اروپای غربی را شکل

دهد. ختم فضای صلب سیاسی و فرهنگی حاضر، برای طبقه کارگر شوروی نیز پیشرفتی محسوب میشود. پیشرفت عمومی جامعه و افزایش امکانات اجتماعی به طبقه کارگر نیز امکان تحرک بیشتری میدهد و فی نفسه مفید است. از نظر اقتصادی، پرسترویکا به نحو قابل پیش بینی‌ای وعده برخورداری از محصولات، خدمات، و کلا امکانات چنین جامعه‌ای را به آن بخش از کارگران میدهد که بتوانند "بهرتر و بیشتر" کار کنند. در جامعه‌ای که دولت هرچه بیشتر تولید و توزیع محصولات و خدمات اجتماعی را به عملکرد بازار سپرده است، بهره‌مندی از امکانات جامعه، و اساسا برخورداری از حداقلی از تامين اجتماعی در گرو پول و فقط پول است. پرسترویکا اعلام میکند که "درآمد نامحدود" را مشروع میداند، بشرطی که متناسب با سودآوری اقتصادی باشد. (۱۰) به این ترتیب پرسترویکا همراه تصویر "جامعه مدرن آتی"، چشم انداز امکان کسب درآمد بیشتر از طریق تلاش فردی را نیز برای کارگران ترسیم میکند، چشم انداز فردگرایانه‌ای که تنها درصد ناچیزی از کارگران امکان طی کردنش را خواهند یافت. میتوان نصیب کارگران از پرسترویکا را، در درازمدت و کوتاه مدت، چنین فهرست کرد:

در دراز مدت

چنانچه تحولات پرسترویکا مطابق طرحها پیش رود و سیستمی را که هدف دارد در انتهای کار مستقر کرده باشد، موقعیت طبقه کارگر تغییرات زیر را خواهد داشت.

از نظر اقتصادی:

- بکارگیری تکنولوژی مدرن مجموع تولیدات جامعه را بالا خواهد برد، ثروت کل جامعه به این ترتیب افزایش خواهد یافت. سهم طبقه کارگر، در مجموع، از کل ثروت اجتماعی، طبقاً بیش از سهم امروزی او خواهد بود اما نسبت سهم طبقه کارگر از کل ثروت جامعه، نسبت به امروز کاهش خواهد یافت. (۱۱) عبارت دیگر، میانگین وضعیت طبقه کارگر در سیستم آتی بالاتر از میانگین وضعیت فعلی خواهد بود، اما فاصله طبقاتی کارگران و بورژوازی بیشتر از فاصله امروزی خواهد شد. کل سهم طبقه کارگر بیشتر از سهم امروزی او خواهد بود اما توزیع این سهم در خود طبقه ناپرابرتر انجام خواهد گرفت. تفاوت دستمزدها شدیدتر خواهد بود.

- تفرقه در صفوف طبقه کارگر بشدت تشدید خواهد شد. رقابت بین کارگران رشته های مختلف صنعت، و کارگران رده های شغلی مختلف در درون یک شاخه صنعت گسترش خواهد یافت. تقسیم کارگران به ماهر و غیر ماهر، شاغل و بیکار، شاخه تولید تکنولوژی مدرن و ... مشخص تر خواهد بود و بورژوازی بیشک عدم انطباق منافع بخشی را دامن زده و از این تقسیمات سود خواهد برد.

- بیکاری بعنوان یک جزء لازمه اقتصاد مبتنی بر بازار واقعی تثبیت شده خواهد بود. سوای قربانیان مستقیم بیکاری، این عامل بر روی رزمندگی تمامی طبقه نیز تاثیرات آشنای خود را خواهد داشت. مطابق پیش بینی های رسمی، در پایان قرن بیستم ۱۶ میلیون کارگر در شوروی بیکار خواهند بود. گذشته از بیکاری، اساساً هرگونه امنیت شغلی کاملاً از دست خواهد رفت. حق اخراج توسط کارفرما تثبیت شده

خواهد بود. در یک کلام، از نظر اقتصادی تمام آنچه به یمن انقلاب کارگری ۱۹۱۷ برای طبقه کارگر شوروی حاصل شده، (و بورژوازی با غالب کردن سرمایه‌داری دولتی بجای سوسیالیسم ناگزیر بوده برسمیت بشناسد و به آن تن دهد) پس گرفته خواهند شد.

از نظر سیاسی:

در دراز مدت، بیشک تحول در ساختار سیاسی و فرهنگی کنونی فضای بیشتری ایجاد خواهد کرد و با شکل گرفتن ساختارهای جدید سیاسی و گسترش فرهنگ سیاسی نوینی، طبقه کارگر نیز این امکان (و فقط امکان) را خواهد داشت تا با ارتقاء فرهنگ عمومی خود، با ایجاد تشکل‌های کارگری، و با بکارگیری اهرمهای سیاسی متنوعی که چنین جامعه‌ای بناگزیر خلق میکند، تحرک سیاسی بیشتری نشان دهد و بر سرنوشت جامعه تاثیر بگذارد. اما باید تاکید کرد که تمام اینها صرفا امکانات بالقوه‌ایست، و عملی شدن آنها در گرو آمادگی طبقه کارگر در شرایط جدید است. آمادگی‌ای که کسب آن در شرایط جدید با موانع تازه‌ای روبروست.

در انتهای تحول پرسترویکا، طبقه حاکم انسجام بسیار بیشتری از امروز خواهد داشت. جامعه فعلی شوروی در درون خویش با اقشار وسیعی از ناراضیان روبروست. فرجام یافتن تحولات پرسترویکا اعتراضات این اقشار غیر کارگر را یا یکسره فاقد موضوعیت میکند، و یا بعنوان اجزاء نهادی شده در سیستم تماما در خود هضم مینماید. در چنین شرایطی طبقه کارگر نه فقط با دستگاه رسمی دولت بلکه با

یک بورژوازی منسجم، با سختگویان متنوع او، هنرمندان، روشنفکران، صاحبان فن، و غیره روبروست که، اگر چه با تمهین ها و به شیوه های مختلف، اما همه در امر مشترک دفاع از سیستم خود شریک و هم داستان‌اند. بعبارت دیگر نفوذ فرهنگی و سیاسی بورژوازی بر طبقه کارگر افزایش خواهد یافت.

در کوتاه مدت

منظور از 'کوتاه مدت' دوره‌ای است که طرح‌های مشخص پرسترویکا در جریان است و هنوز سیستم اقتصادی و سیاسی جدید تماما شکل نگرفته است. شاید لفظ 'میان مدت' از نظر مشخص کردن طول زمانی مناسبتر باشد، زیرا زمان تحقق طرح‌های پرسترویکا بخشا تا ۱۹۹۶ و کلا تا آخر قرن پیش بینی شده است. پرداختن به این دوره مهمتر است، زیرا موقعیت کارگران در ابتدای قرن بیست و یکم و در سیستم جدید تا حد زیادی به این بستگی دارد که طبقه کارگر این دوره انتقالی را چگونه پشت سر گذارد و چه پیروزی‌ها یا شکست‌هایی را تجربه کرده باشد.

از نظر اقتصادی:

- با اینکه محور طرح‌های پرسترویکا برای افزایش بارآوری کار و تامین رشد اقتصادی، بکارگیری تکنولوژی مدرن است، اما در عین حال بر افزایش بارآوری کار از طرق شناخته شده افزایش شدت کار نیز کاملا

تاکید دارد. از سوی دیگر، تاثیر تکنولوژی مدرن در بارآوری کار و رشد اقتصادی دستکم تا سال ۱۹۹۶ آشکار نخواهد شد. ظرف این مدت، سوی اینکه رهبری فعلی محتاج نشان دادن پیشرفت های ملموسی در سطح اقتصادی است، تنها راهی که طراحان پرسترویکا برای غلبه بر رکود فعلی می بینند چیزی جز افزایش بارآوری از طریق افزایش شدت کار نیست. قضیه "عامل انسانی" در اینجا بمعنای تشدید دیسیپلین در محیط کار، و مطالبه بالا بردن کیفیت محصولات، با همین تکنولوژی موجود، از کارگران است. کمهین وسیعی با این هدف براه افتاده است. رهبری پرسترویکا از سوانح صنعتی نیز برای پیشبرد این کمهین سود میجوید، بطور نمونه، واقعه چرنوبیل را سرانجام با "خطای عامل انسانی" توضیح دادند و از آن اهرمی برای تشدید دیسیپلین (و در اینمورد بخصوص اهرمی علیه مدیریت برژنفی نیز) ساختند. همینطور کمهین مشهور علیه الکلیسم هدف اصلی خود را افزایش دیسیپلین در محیط کار قرار داده بود و اینرا پنهان نیز نمیکرد. (به سبب رواج وسیع مصرف الکل، غمیت، دیر حاضر شدن در سرکار، و ناهشپاری در محل کار از نظر اجتماعی پدیده‌ای قابل قبول تلقی میشد.) (۱۲)

- موارد بیکار سازی در اثر طرح های پرسترویکا هم اکنون آغاز شده است. دولت نمیخواهد به مقوله "بیمه بیکاری" رسمیت دهد، بنابراین تحت نام دیگری فعلا بمدت سه ماه به کارگران بیکار شده مبلغی تعلق میگیرد، و توضیح رسمی اینست که ظرف این سه ماه قطعا کار تازه‌ای پیدا خواهند کرد. در دوران پرسترویکا قرار است ضوابطی برای بارآوری و مهارت کار تعیین شود و دولت مسئولیتی در قبال بیکاری کارگرانی که واجد این شرایط نیستند نخواهد داشت. گفته

میشود که کارگران خود میباید مجتمع‌هایی را بیایند که با این درجه بارآوری و مهارت حاضر به استخدامشان باشد، و بعنوان نمونه از صنایع سیبری، یعنی منطقه‌ای که با کمبود کارگر روبروست نام برده‌اند.

یک وجه دیگر سیاست رهبری پرسترویکا در برابر بیمارسازی‌های ناگزیر، همان رسم معهود همه جوامع سرمایه‌داری، حمله به زنان بوده است. کلام مستقیم گورباچف ما را از هر شرح و بسطی بی‌نیاز میکند:

زنان که درگیر تحقیقات علمی‌اند، که در صنایع ساختمانی، در تولید، و در خدمات اشتغال دارند، دیگر وقت کافی ندارند تا وظایف روزانه‌شان در منزل - کارخانه، بزرگ کردن فرزندان، و خلق یک محیط خوب خانوادگی - را انجام دهند. ما پی برده‌ایم که بسیاری از معضلات ما - در رفتار کودکان و جوانان، در زمینه اخلاقیات، فرهنگ، و تولید - بعضاً بعلمت تضعیف پیوند های خانوادگی و روحیه لاقید نسبت به مسئولیت های خانوادگی است... اکنون، در طی پرسترویکا، ما غلبه بر این نواقص را آغاز کرده‌ایم. به همین سبب است که ما اکنون در مطبوعات، در سازمانهای عمومی، در محل کار و در خانه مشغول بحث های داغی بر سر این مساله هستیم که چه باید بکنیم تا زنان امکان یابند به رسالت زنانه خالص خویش بازگردند.* (۱۳)

* پرسترویکا، ص ۱۱۷

- پائین رفتن دستمزدها در طول دوره پرسترویکا امری قطعی است. پرسترویکا میزان دستمزد کارگران هر موسسه را متناسب با بارآوری کار و متناسب با سود همان موسسه قرار میدهد. در اقتصاد راکد فعلی شوروی، اعمال چنین معیاری، حتی اگر در برخی از موسسات سودده میزان دستمزدها ثابت بماند یا افزایش یابد، بلافاصله بمعنای پائین رفتن شدید کل دستمزد طبقه کارگر است. روشن است که وابسته کردن میزان دستمزد به سود موسسه، کارگران را متفرق میکند و رقابت بین واحدهای تولیدی در بازار راه، که جوهر پرسترویکاست، به رقابت بین کارگران واحدهای مختلف میکشاند. از این گذشته، در سطح یک واحد تولیدی نیز این امر تناقض بزرگی بوجود میآورد. در صورتی که زیان دادن کارخانه در اثر سوء مدیریت، سوانح طبیعی، یا حتی عملکرد بازار باشد چرا کارگرانی که کمیت و کیفیت کارشان را مطابق قرارداد انجام داده‌اند باید متضرر شوند؟ این سوالی است که وسیعا برای کارگران مطرح است. از سال ۸۸ که اینگونه پرداخت دستمزد بتدریج آغاز شد کارگران با اعتراضات و اعتصابات با آن مقابله کرده‌اند. راه حل پرسترویکا برای حل این تناقض، که باز با عبارت نابجای "گسترش دمکراسی در محل کار" از آن نام میبرد، اینست که کارگران هر واحد در انتخاب و انتصاب مدیر صاحب رای باشند. (تاوید نهایی حزب برای منصوب شدن رسمی مدیر همچنان لازم است) البته پس از انتخاب مدیر، دیگر همه امور در دست مدیریت است و کارگران مهیاید از او کاملا اطاعت کنند و مداخله‌ای در امر مدیریت نکنند. به این ترتیب پرسترویکا مدعی است کارگران باید مسئولیت عملکرد و سودآور یا زیانمند مدیریتی را که خود انتخاب

کرده‌اند بپذیرند، و تناسب دستمزدها در هر کارخانه با سود همان کارخانه امری کاملاً عادلانه است. کشمکش بر سر این مساله ادامه دارد و کارگران هنوز تماما تن به این سیستم پرداخت دستمزد نداده‌اند.

علاوه بر اینها، دستمزدهای واقعی در طول پرسترویکا بدلیل افزایش قیمت ها قطعا کاهش شدیدی خواهد یافت. بیشتر اشاره کردیم که بدون باطل کردن قیمت های تعیین شده در برنامه‌ریزی مرکزی و "آزاد" کردن قیمت ها، یعنی واگذاشتن تعیین آنها به عملکرد بازار، در حقیقت هیچ گام جدی بسوی گسترش بازار و رقابت برداشته نمیشود. پرسترویکا هنوز این کار را، علیرغم جدول زمانبندی‌اش، بطور جدی آغاز نکرده است. علت این امر بسادگی اینست که "آزاد" کردن قیمت ها باعث افزایش شدید قیمت کالاهای مصرفی شده و اعتراضات وسیعی را، همانطور که تجربه لهستان نشان داده، بدنبال خواهد داشت. در مقابل این اعتراضات ناگزیر، یا مانند دولت لهستان سرانجام باید عقب نشست، و یا از قبل چنان مهیا بود که آزاد کردن قیمت ها روندی ادامه کار باشد. گورباچف در اینمورد میگوید:

[در لهستان] هر وقت دولت اقدامات معینی برای تغییر در قیمت ها اتخاذ کرده کارخانه ها فوراً به کارگران اضافه دستمزد داده‌اند، و این به میزان وسیعی کلیه تاثیرات اصلاح قیمت ها را زائل میکنند. بنابراین مهم اینست که دریابیم ما تا چه حد میتوانیم قیمت ها را آزاد کنیم و تا چه حد باید

کنترل مرکزی را نگاه داریم.*

به این ترتیب گورباچف حکمت احتیاط و تاخیر خود را چنین توضیح میدهد که، برخلاف لهستان، در شوروی خبری از اضافه دستمزد همزمان با افزایش قیمت ها نخواهد بود. علیرغم تاخیرها، بهر حال "آزاد" کردن قیمت ها قطعاً باید عملی شود، و آقای بگیان معتقد است که هم اکنون نیز برای اینکار زیاده از حد تاخیر شده. (نکته دیگری که در حال حاضر افزایش قیمت ها را، به زعم هیات حاکمه، از نظر "اقتصادی" ضروری کرده است کمبود شدید کالاهای مصرفی، علیرغم وجود پول در دست مردم است. نتیجه این امر طولی تر شدن صف ها است. "اقتصاددانان" تورم را تنها راه کوتاه کردن صف ها دانسته‌اند، به این معنا که وقتی قدرت خرید پول کم شود، کم درآمدها از خرید اجناس موجود بالاجبار منصرف شده و همین حجم کالا "به راحتی" جوابگوی تقاضا خواهد بود. بهر حال اینهم نکته دیگری است که نشان میدهد بزودی شاهد افزایش قیمت ها خواهیم بود.)

پائین رفتن عمومی سطح زندگی طبقه کارگر، در میان مدت، یک نتیجه پرسترویکاست. سوای عواملی که بالاتر برشمردیم کلاً قرار نیست در میان مدت تولید کالاهای مصرفی رشد کند. در بازسازی اقتصادی، اولویت به صنایع تولید ماشین ابزار ('صنایع مهندسی') داده شده است. قرار نیست بودجه اضافه‌ای صرف بخش کشاورزی و افزایش

محصولات کشاورزی از طریق بکارگیری تکنولوژی بیشتر شود. حتی ترمیم شبکه ترانسپورت در میان مدت از اولویت برخوردار نیست و این امر توزیع محصولات مصرفی را در دهه آتی با دشواری‌های بیشتری روبرو خواهد کرد. در مورد بهداشت عمومی نیز، پرسترویکا امیدوار است با واداشتن زنان به مراقبت بهداشتی بیشتر از خانواده جای خالی افزایش خدمات پزشکی را پرکند. در زمینه آموزش و پرورش اضافه بودجه‌ای پیش بینی شده است، اما تماماً صرف گسترش آموزش رشته‌هایی چون علوم کامپیوتر خواهد شد که بلافاصله در خدمت تولید قرار میگیرند.

البته گورباچف، بخصوص در آغاز کار در کنگره ۲۷، تلاش کرد تا با انتقاد از کیفیت نازل اجناس مصرفی و وضع رقت بار مسکن خود را قهرمان مصرف کننده جلوه دهد. گذشت چند سال به روشنی نشان داده است که هدف اصلی انتقادات از کیفیت نامرغوب اجناس تشدید دیسپلمین در کارخانه و واداشتن کارگران به ارتقاء کیفیت محصولات، با همین تکنولوژی موجود بوده است. تمام انتقاد گورباچف از کندی پیشرفت پروژه‌های بخش ساختمانی نیز در عمل حمله به کارگران برای افزایش بارآوری کار در این بخش از آب درآمد، و نه تعجیل خاصی برای حل معضل مزمن مسکن در شوروی.

در همین رابطه باید به محتوای انتقادات گورباچف از "بلند پروازی‌های دوران خروشچف" نیز اشاره کرد. گورباچف چه در کنگره ۲۷ (سال ۱۹۸۶) و چه بعد از آن به کرات خروشچف را به سبب وعده غیر واقع بینانه "کمونیسم در آستانه دهه ۸۰" مورد انتقاد قرار داده. اما اینکه خروشچف لفظ کمونیسم را چرا و چگونه مصرف میکرده بحث دیگری است؛ مهم اینست که رهبری شوروی در اوایل

دهه ۶۰ به مردم وعده داد که ظرف بیست سال پیشرفته ترین کشور های سرمایه داری غرب را پشت سر خواهد گذاشت، و نصیب مردم از این پیشرفت، در آستانه دهه ۸۰ ترانسپورت و مسکن رایگان و غیره خواهد بود. خروشچف همین را "قسط اول کمونیسم" نامید، و گورباچف با افتخار به "علنیت" خود و انتقاد از لافزنی خروشچف، همین وعده ترانسپورت و مسکن رایگان را پس میگیرد. (۱۴)

از نظر سیاسی:

پر واضح است که تحول پرسترویکا، دقیقاً از آنجا که ناگزیر است برای شکل دادن به سیستم مطلوب خود به سیستم اقتصادی و سیاسی تاکنونی تعرض کند، بنحو اجتناب ناپذیری امکان تحرک اجتماعی طبقه کارگر را، علیرغم نیت و میل طراحان پرسترویکا، افزایش میدهد. تمام تلاش سردمداران پرسترویکا اینست که هرچه زودتر این دوره ناپایداری بی بلا و بدون سود بردن کارگران از این فرصت طی شود و نظام سیاسی - اجتماعی پایدار جدیدی مستقر شود. و تمام مساله اینجاست که آیا طبقه کارگر شوروی خواهد توانست بیشترین استفاده را از این امکان ایجاد شده ببرد.

رسوایی نظام اقتصادی و سیاسی تاکنونی، و بحران ایدئولوژیکی ای که طبقه حاکم را در بر گرفته فرصت بسیار مساعدی است تا نقد طبقاتی کارگران به جامعه شوروی فرموله شود و در سطح وسیعی رواج یابد. نقد متمایز کارگران به اقتصاد دولتی برنامه ریزی شده در شوروی، به نظام سیاسی خودمختار و سرکوبگر آن، و تبیین سوسیالیستی

از تاریخ هفتاد سال گذشته شوروی - که اکنون در مرکز توجه است - همه امروز زمینه مساعدی برای ابراز و پذیرفته شدن دارند. طبقه حاکم شوروی از لحاظ انسجام ایدئولوژیک امروز در حوضیخ تاریخ خود قرار دارد و پیش از آنکه انسجام نوینی بدست آورد میتوان آنرا عقب تر و عقب تر راند.

امکان تشکل یابی کارگران امروز بیش از هر زمانی در پنجاه - شصت سال گذشته است، و برای مقابله با شدائد اقتصادی‌ای که ارمغان پرسترویکا برای کارگران است تنها راه تشکل های فراگیر طبقه کارگر است. تشکل هایی که در برابر تلاش های پرسترویکا برای بخش بخش کردن طبقه کارگر و سوق دادن کارگران به راه چاره فردی، از منافع تمامی طبقه کارگر دفاع کند و به نیروی مبارزه جمعی کارگران از سطح معیشت و مطالبات عمومی کارگران دفاع کند. در مقابل تهدید بیکارسازی، کاهش دستمزد، و بالا رفتن قیمت ها، کارگران تنها میتوانند با شعارهایی که حفظ وحدت طبقه را تامین میکند ظاهر شوند و تشکل های فراگیر و سراسری خود را بر پا دارند.

کارگران در دفاع از "سیستم برژنفی" هیچ منفعتی ندارند و برای دفاع از امتیازات تکنولی خود نیز ناگزیر نیستند در کنار مدافعان سیستم قدیم قرار گیرند. انتخاب بین سیستم پوسیده برژنفی یا پرسترویکا انتخاب کاذبی است که طبقه حاکم شوروی، این یانیا و سروران هم "سیستم برژنفی" و هم پرسترویکا، در مقابل طبقه کارگر قرار میدهد. راه سومی وجود دارد. سوسیالیسم کارگری تنها آلترناتیو کارگران در قبال سرمایه داری، چه سرمایه داری دولتی برنامه ریزی شده و چه سرمایه داری مبتنی بر بازار است. کارگران شوروی تنها با

متشکل شدن بمنزله یک طبقه، مستقل از نژاد و ملیت، مستقل از تخصص و مهارت، و مستقل از جنسیت، تنها با پای فشردن بر منافع مشترک و همگانی کارگران میتواند در دل تحولات جاری راه سوسیالیسم کارگری را بعنوان یک بدیل نیرومند و ذینفوذ اجتماعی باز کند.

این بهیچوجه مقدر نبوده که ورشکستگی نظام سیاسی شوروی با سر بردن جریانات و جنبش های ناسیونالیستی در جمهوریهای متعدد اتحاد شوروی همراه شود. تنها در خلا یک حرکت مستقل نیرومند کارگری است که، برای میلیونها انسانی که پس از دهه ها امکان ابراز وجود و تاثیر گذاری اجتماعی یافته اند، جریانات ناسیونالیستی از جاذبه های پرخوردار شده اند. اما با پیشرفت برنامه های پرسترویکا شکل گرفتن مقاومت، اعتراضات، و اعتصابات کارگری امری گریز ناپذیر است. طبقه کارگر شوروی، همانطور که موارد اعتصابات تکنونی نشان داده، بمیدان میآید و نیروی عظیم او محور کشمکش های متنوع در تغییر دادن جامعه شوروی خواهد شد.

سیاست خارجی پرسترویکا

پیشبرد برنامه های پرسترویکا در داخل شوروی متناظر است با در پیش گرفتن سیاست خارجی جدیدی که به اصطلاح گورباچف "تفکر نوین سیاسی" نامیده میشود. نتیجه "تفکر نوین سیاسی" در عمل عقب نشینی شوروی در کشورهای تحت سلطه و مناطق نفوذ و رقابت امپریالیستی، تغییر سیاست و شل کردن کنترل بر کشورهای اروپای شرقی اردوگاه خویش، و دادن امتیازات به آمریکا و اروپای غربی در زمینه تهدید برخورد نظامی و جنگ هسته‌ای در اروپا بوده است.

گورباچف سیاست جدید شوروی در کشورهای در حال توسعه و جهان سوم را خود به صریحترین شیوه‌ای چنین بیان میکند:

من در مناسبت های متعددی توضیح داده‌ام که ما اهداف خصمانه‌ای نسبت به منافع غرب را تعقیب نمیکنیم. ما میدانیم که خاورمیانه، آسیا، آمریکای لاتین، سایر کشورهای جهان سوم و همچنین آفریقای جنوبی چقدر برای اقتصاد آمریکا و اروپای غربی، بخصوص از لحاظ تامین مواد خام، اهمیت دارند. بریدن این پیوندها آخرین چیزی است که ما مایل به انجامش باشیم. ما هیچ تمایلی نداریم که برای گسست منافع متقابل اقتصادی‌ای که تاریخاً شکل

گرفته دست به تحریک بزنیم.*

در مورد اروپای شرقی، سیاست خارجی جدید با رد دکترین برژنف (که مداخله نظامی را برای حفظ کنترل شوروی بر اروپای شرقی رسماً اعلام میکرد) و وعده اینکه وقایعی از قبیل ۱۹۵۶ مجارستان و ۱۹۶۸ چکسلواکی دیگر تکرار نخواهد شد، تحول در سیستم سیاسی کشورهای چون لهستان و مجارستان را از هم اکنون آغاز کرده است و بیشک نتایج آن در آینده وسیعتر و عمیقتر از این خواهد بود. تلاش برای تخفیف خطر جنگ هسته‌ای در اروپا، و از این طریق جلب حمایت افکار عمومی اروپای غربی (که در صورت وقوع برخورد هسته‌ای خود نخستین قربانی و بازنده واقعی جنگ در همان ابتدا خواهد بود) همراه با امتیاز دادن‌های واقعی شوروی به آمریکا در مسابقه تسلیحاتی بوده است. (۱۵)

معنای عملی چنین چرخشی در سیاست خارجی عقب نشینی‌های سریع شوروی در برابر رقبای امپریالیست در کانونهایی از جهانست که امپریالیست‌ها خود کانونهای "تشنج" یا "بحران" مینامندشان. فیصله دادن به کشمکش‌ها در آنگولا - نامیبیا و کامبوج، تخلیه نظامی افغانستان، قطع هرگونه حمایت از جنیش‌های مسلحانه (که سیاست خارجی شوروی پس از بی تفاوتی و حمایت تردید آمیز در دهه ۶۰، حمایت فعال از آنها را از دهه ۷۰ آغاز کرده و افزایش داده بود)، انطباق دادن سیاست شوروی، با سیاست امپریالیست‌های غربی در

نقاطی چون فیلیپین، ایران و کره، نمونه‌های این عقب‌گرد شوروی است. علاوه بر اینها برسمیت شناختن منافع اقتصادی جهان غرب در کشورهای جهان سوم و پذیرش نقطه نظراتی در زمینه نظام جهانی اقتصادی که فصل مشترک بسیاری یا برنامه‌های "گزارش کمیسیون برانت" در مورد روابط "شمال و جنوب" دارد، همه از مولفه‌های تعیین‌کننده‌ای هستند که دومین جنگ سرد را (که مقارن شروع مداخله نظامی شوروی در افغانستان، از سوی "راست جدید" در آمریکا و انگلستان آغاز شده بود) در انتهای دهه ۸۰ پایان می‌دهند.

در قبال این عقب‌نشینی‌ها، سیاست خارجی جدید امیدوار است اولاً فرصت لازم برای "بازسازی" را در برابر فشارهای امپریالیست‌های رقیب بدست آورد، ثانیاً با کم کردن از مخارج نظامی از لحاظ منابع مالی، یعنی چیزی که شدیداً مورد احتیاج پرسترویکاست، صرفه‌جویی کند، و ثالثاً با رفع تشنج در سیاست خارجی زمینه‌های مراودات اقتصادی و ادغام اقتصاد شوروی در بازار سرمایه‌داری جهانی را فراهم کند. گورباچف خود ربط سیاست خارجی جدید به پرسترویکا را چنین توضیح می‌دهد:

گسترده‌گی و مقیاس برنامه‌های اجتماعی و اقتصادی‌ای که اتحاد شوروی در پیش گرفته است شاهد و تضمین سیاست خارجی مسالمت‌آمیز اوست. بنابراین، بعنوان پیامی برای رهبران قدرت‌های غربی - از پرسترویکا نهراسید، پرسترویکا را سوژه جنگ روانی قرار ندهید، بلکه از طریق مکانیزم پیوند های اقتصادی و فرهنگی، مبادلات انساندوستانه،

پرسترویکا را تقویت کنید.*

منافع اقتصادی‌ای که شوروی در سیاست خارجی جدید دنبال میکند روشن‌اند: بودجه نظامی شوروی حدود ۲۰٪ کل بودجه دولتی بوده است. سیاست خارجی جدید با کاهش مسابقه تسلیحاتی فی‌الحال این رقم را کم کرده، و برخی از صنایع نظامی را به تولیدات دیگری سوق داده است. بکار گرفتن تکنولوژی مدرن رکن رکن پرسترویکا است، و این تکنولوژی اکنون در غرب تولید میشود. غرب باید حاضر به فروش تکنولوژی مدرن به شوروی باشد. (از زمان کارتر غرب تحریم‌های اقتصادی تازه‌ای در زمینه تکنولوژی مدرن در مورد شوروی برقرار کرده که هنوز نیز از میان نرفته است.) ادغام اقتصاد شوروی در بازار جهانی برای برخوردار شدن شوروی از دستاوردهای تکنولوژی در غرب حیاتی است، و چنانچه شوروی بتواند در تقسیم کار بین‌المللی نقشی را برعهده بگیرد که برای غرب نیز مفید باشد، از نظر غرب نیز این مساله خالی از فایده نیست. (هم اکنون سرمایه صنعتی اروپایی نقش "تولید کالاهای مهندسی" را برای شوروی در یک تقسیم کار اروپایی در نظر گرفته است.) همچنین پرسترویکا برای بالا بردن کیفیت محصولات شوروی محتاج یاری غرب است، و از اینرو تشکیل شرکتهایی با سرمایه مختلط شوروی و کشورهای اروپای غربی و فعالیت آنها در شوروی را، با شرایط بسیار مساعدی از نظر سودآوری، تبلیغ میکند. همه اینها بیشک امتیازاتی است که سیاست خارجی جدید امیدوار است در قبال آن

عقب نشینی های سیاسی بدست آورد. اما تعقیب این امتیازات نمیتواند علت چرخش و عقب نشینی در سیاست خارجی شوروی را بدرستی توضیح دهد. اینها هر دو جنبه های پیوسته یک سیاست اند، و علت اساسی آنها را باید در سطح دیگری جست. چنین نیست که رهبری شوروی، پس از سنجیدن سود و زیان اقتصادی و سیاسی، این سیاست خارجی را آزادانه "انتخاب" کرده باشد. همانطور که ضرورت های بنیادی ای اتخاذ بازسازی همه جانبه اقتصادی (از درهم شکستن برنامه ریزی مرکزی تا تلاش برای ادغام در بازار جهانی) را الزامی کرده، در پیش گرفتن سیاست خارجی جدید و "تفکر نوین سیاسی" نیز حاصل ضروری روندهای عینی ای بوده است.

در پایه های ترین سطح، بسط مناسبات سرمایه داری در سراسر جهان و رشد عظیم نیروهای مولده اکنون تغییر در جغرافیای سیاسی جهان را الزامی کرده است. جغرافیای سیاسی حاضر جهان، تقسیم مناطق نفوذ، بلوک های نظامی، ائتلاف های سیاسی و غیره اساساً محصول دومین جنگ جهانی و پیامدهای فوری آنست. ظرف چند دهه تغییرات اقتصادی بزرگی در سطح جهانی روی داده است. اکنون بزحمت حتی یک وجب از کره زمین خارج از دایره مناسبات سرمایه داری قرار دارد. روند استقلال کشورهای مستعمره پایان یافته است و تولید کاپیتالیستی مبنای اقتصادی همه جوامع است. بازار جهانی سرمایه داری همبسته تر شده و قطب های جدید و نیرومند اقتصادی سر بر کرده اند. رابطه اقتصادی آمریکا و اروپای غربی اکنون با آنچه متعاقب پایان جنگ بود تفاوت کیفی دارد. ژاپن و آلمان غربی اکنون ابرقدرت های اقتصادی ای هستند، و در کنار اینها برخی کشورهای تازه صنعتی شده در شرق آسیا نقش تعیین کننده ای

در اقتصاد جهانی یافته‌اند. مکمل این تصویر واقعیت بن‌یست و بحران سرمایه‌داری دولتی در اشکال مختلف آن است. بحران اقتصادی شوروی تنها بزرگترین جلوه فروپاشی مدل سرمایه‌داری دولتی و عدم پاسخگویی و عدم کارایی آن در برابر رشد غول آسای نیروهای مولده و وضعیت امروزی سرمایه‌داری در جهان است. جغرافیای سیاسی جهان نیز سرانجام باید از جهان دوقطبی پس از جنگ گذر کند و با این واقعیات پایه‌ای منطبق شود. چرخش در سیاست خارجی شوروی نهایتاً توسط این روندهای پایه‌ای تعیین میشوند. فروپاشی مدل سرمایه‌داری دولتی در سطح جهان، مدلی که شوروی الهام بخش و پرچمدار آن بود، با محروم کردن رهبران شوروی از پایه و محور سیاست جهانی خود، آنها را به تجدید نظر در سیاست خارجی واداشته است.

این نکته قابل توجه است که همان واقعیات بنیادی‌ای که تغییر جغرافیای سیاسی جهان، و چرخش در سیاست خارجی شوروی را الزامی میکند، در عین حال مانع از این میشود تا عقب نشینی‌های شوروی در سطح جهانی بتواند از سوی امپریالیسم آمریکا مورد بهره‌برداری کامل قرار گیرد. اروپای غربی، بعنوان یک قطب اقتصادی هم‌تراز آمریکا، و وجود گرایشی در بورژوازی اروپا به کسب موقعیت مستقلی در مواجهه آمریکا - شوروی، امکان داده است تا میدان مانوری برای سیاست خارجی شوروی، بویژه در عرصه اروپا، ایجاد شود. کلاً خلا ناشی از عقب نشینی‌های شوروی، برخلاف آنچه در چند دهه قبل غالباً روی میداد، بلافاصله با افزایش نفوذ آمریکا پر نمیشود. بطور مثال در بسیاری از مناطق جهان سوم، با رشد اقتصادی کشورهای منطقه و نقشی که در بازار بین‌المللی یافته‌اند، و با افزایش وزن سیاسی شان (که

متناسب با توسعه مناسبات سرمایه‌داری و رشد نهادهای زندگی مدرن شهر نشینی در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی است)، عقب نشینی‌های شوروی منجر به شکل گرفتن چهره سیاسی جدیدی شده است که اگر چه همچنان در کلیت نظام سیاسی امپریالیستی حاکم بر جهان امروز قرار دارد، اما با افزایش نقش دولت‌ها و جریان‌ات سیاسی منطقه‌ای همراه است. همه این واقعیات اتخاذ سیاست خارجی جدید شوروی را که متضمن عقب نشینی‌های بسیاری است برای رهبری شوروی ممکن و قابل هضم میسازد.

چرخش در سیاست خارجی شوروی بارزترین نمود این واقعیت است که با تحولات جهان معاصر مدل اردوگاه شوروی دیگر نمیتواند مدعی شمول جهانی باشد. ورشکستگی سرمایه‌داری دولتی شوروی و رسوایی نظام سیاسی آن، احزاب هوادار مدل اردوگاه شوروی را به زوال میکشد. سیاست خارجی نوین شوروی بنوبه خود این اضمحلال را تسریع میکند.

پرسترویکا و جریانات "کمونیستی"

زوال تمامی شاخه های سوسیالیسم بورژوایی، همانطور که در جای دیگری بررسی کرده ایم، یکی از نتایج مهم تحولات جهان سرمایه داری معاصر در دهه آخر این قرن است.* "سوسیالیسم اردوگاه شوروی" بیشک مهمترین شاخه سوسیالیسم بورژوایی این قرن بوده است، و زوال آن نه تنها احزاب "کمونیست" این جریان را در سطح بین المللی به آشفتگی و اضمحلال مهکشاند، بلکه تمامی شاخه های چپی که در شصت - هفتاد سال اخیر از خط رسمی حزب شوروی انشعاب کرده اند را بشدت تحت تاثیر و زیر فشار میگیرد.

نقش تحولات پرسترویکا در به اضمحلال کشاندن سازمانها و احزاب پیرو اردوگاه شوروی نیازی به استدلال ندارد. وقتی احزاب و دولتهای اروپای شرقی یک به یک خود اعلام ورشکستگی و اعتراف به رسوایی شان را به عهده میگیرند (و بنظر میرسد که تنها علت وجودیشان را اکنون در ایفای همین نقش میجویند) درحقیقت انحلال این جریان جهانی را اعلام کرده اند. تاثیر این روند بر سازمانها و احزاب این جریان که در قدرت نیستند به همین اندازه مخرب است.

* رجوع کنید به "اوضاع بین المللی و وضعیت کمونیسم"، و سخنرانی ها در کنگره سوم، در همین شماره بسموی سوسیالیسم.

چرخش پرسترویکا در سطح اقتصادی بیشک در اضمحلال جریان بین‌المللی پیرو اردوگاه تعیین کننده است. ستون فقرات این جریان جهانی مدل سرمایه‌داری دولتی برنامه ریزی شده‌ای بود که با "سوسیالیسم در یک کشور" استالین مستقر گشت. ورشکستگی و ناکارایی این مدل در برابر سرمایه‌داری رقابتی بلوک غرب، و اعلام صریح ناگزیر آن از سوی رهبران شوروی افق متمایز و واحدی برای یک جریان جهانی باقی نمیگذارد. با پرسترویکا رهبری شوروی اعلام کرده است که ملاحظات مکتبی را بنفع راه واقعی رشد اقتصاد شوروی کنار میگذارد، که نسخه عمومی و جهانشمولی در جیب ندارد، و وقتی خود به اقتباس از اقتصاد جهان غرب (و نه فقط اقتصاد آن) مشغول است لاجرم داعیه بدست دادن الگرناتیوی در تقابل با اقتصاد سرمایه‌داری رقابتی و بازار را ندارد.

سیاست خارجی پرسترویکا، که در بخش پیش به اجمال بررسی کردیم، منطبق بر همین منطق، احزاب و سازمانهای پیرو اردوگاه را از استراتژی سیاسی برای کسب و حفظ قدرت سیاسی یکسره محروم میکند. فشار این واقعیت بویژه برای احزاب متمایل به این اردوگاه در کشورهای موسوم به جهان سوم شدیدتر است. سنتا احزاب و سازمانهای اردوگاهی راه بقدرت رسیدن راه حال قهرآمیز یا مسالمت آمیز، در یک توازن قوای جهانی بین بلوک شوروی و بلوک غرب میسر میدانستند. تز مشهور "دوران گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم" هیچ چیز جز بیان این واقع بینی بقالانه نبود که عامل تعیین کننده در سیاست جهانی رقابت آمریکا و شوروی است، اگر نخواهی با آمریکا و غرب و مدل اقتصادی آنها همراه باشی باید با شوروی اتحاد کنی و حمایت او را

بخواهی. البته درک محظورات شوروی در مقابله با آمریکا و غرب، و در نتیجه نشستن به انتظار آن ساعت سعد که مقدمات شوری حمایت از ایشان را ایجاد کند جزء مکمل "واقع بینی" تز دوران بود. و تازه همه این این استراتژی اینچنین به ثمر می نشست که آنگاه میشد از بازار سرمایه داری غرب برید و با مساعدت اقتصادی اردوگاه و "کومکن" یک اقتصاد دولتی را شکل داد. حالا نه فقط اقتصاد دولتی اردوگاهی فاتحه اش خوانده شده و خود اهل "کومکن" در تلاش ادغام در بازار غرب اند، بلکه دقیقا متناظر با این تحولات، سیاست خارجی شوروی هم هیچگونه روزنه ای برای محاسبه بر رقابت شرق و غرب را باز نگذاشته است. وقتی گورباچف از دو نمونه قابل تایید در آمریکای لاتین نام میبرد و سیاست خارجی شان را میستاید، ایندو، بر خلاف آنچه سنتا انتظار میرفت، کوبا یا نیکاراگوئه نیستند، بلکه مکزیک و آرژانتین اند!*

و همانطور که در بخش پیش دیدیم، گورباچف با صراحت تمام وعده مراعات منافع امپریالیستهای غرب را اعلام میکند.

بعد ایدئولوژیکی بحران نیز بی شک نقش مهمی در فروپاشی جریان اردوگاهی در سطح بین المللی دارد. در اینجا نیز برجسته ترین عامل همانا زیر سوال رفتن اقتصاد دولتی برنامه ریزی شده است. تا پیش از پرسترویکا، در برابر منتقدین مارکسیستی که بر تفاوت های انکار ناپذیر جامعه شوروی با سوسیالیسم مارکس انگشت می گذاشتند، یگانه استدلال ایدئولوگ ها و هواخواهان شوروی این بود که عملی شدن آرمان سوسیالیسم در این جهان خاکی چیزی جز این نمیتواند باشد. چرا که

* پرسترویکا، ص ۱۸۸

"تجربه تاریخی" نشان میدهد که برای اقتصاد شوروی بحران پدیده‌ای غریبه است. اشتغال کامل وجود دارد، رشد اقتصادی امری مدام است. پس این "سوسیالیسم واقعا موجود" است. (و مقداری نیز ارقام و آمار - معمولا دستکاری شده - راجع به افزایش تولید مگاوات ساعت یا تخم مرغ، در استونی یا ازبکستان ضمیمه این ادعا بود.) در حقیقت فقدان بحران تمام عطای "سوسیالیسم" ای بود که نقای "واقعا موجود" شوروی و اردوگاهش را، از نابرابری های اقتصادی و اجتماعی گرفته تا نقش مغرب در جنبش کارگری و انقلابات در سطح بین‌المللی، برای حواریون اردوگاه شوروی همیشه قایل دفاع، یا دستکم لازم به تحمل میکرد. امروز در برابر واقعیات موجود گورباچف هم باید تکرار کند که "تجربه تاریخی نشان داده‌است که جامعه سوسیالیستی در قبال بروز و اثبات شدن گرایشات راکد کننده، و حتی در قبال بحران های اجتماعی - سیاسی مصون نیست." به این ترتیب از تمام "سوسیالیسم" این مکتب تنها اسمش مانده‌است. از کف رفتن هرگونه سیستم منسجم نظری در عرصه اقتصاد سیاسی یک مولفه مهم بحران ایدئولوژیک این جریان است.

مولفه دیگر در بحران ایدئولوژیک این جریان بی شک حفظ پیوستگی تاریخی است. بالاتر گفتیم که چرخش عظیم پرسترویکا بدون تفسیر مجددی از تاریخ شوروی مقدور نبود. پرسترویکا گرچه هنوز نتوانسته روایت یکدستی از تاریخ شوروی که بتواند تبدیل به بینش عمومی حاکم شود بدست دهد، اما تمامی یقین های تاریخی تاکنونی را باطل کرده است. تا اطلاع ثانوی کتاب های تاریخ را از مدارس جمع کرده‌اند و امتحان تاریخ نمیگیرند. تاریخ شوروی (در شکل مشهور

"تاریخ مختصر" که هر از چندی تصحیحات مقتضی روز در آن میشد) محور تاریخ تکامل جریان جهانی پیرو اردوگاه بوده است و نفس اغتشاش در تبیین تاریخ شوروی کافیتست تا انسجام این جریان را از میان ببرد. اما تاثیر تحولات پرسترویکا در عرصه تاریخ این جریان هم اکنون از تاریخ شوروی نیز فراتر رفته و احزاب این جریان را دچار یک هرج و مرج یاور نکردنی کرده است. مرتدین تمام عیار دیروز، امثال تیتو و دوبچک، و رفیقان نیمه راهی چون برلینگوته و کارلیو، یکباره به پیشتازان و پیمبران شهید بدل شده‌اند. مقاطع مهمی چون ۱۹۵۶ مجارستان و ۱۹۶۸ چکسلواکی بر عکس گذشته تفسیر میشوند. به این ترتیب احزاب و سازمانهای این جریان برای تعریف هویت خود از کمترین انسجام تاریخی نیز محروم مانده‌اند. (۱۶)

پرسترویکا پایان "سوسیالیسم" اردوگاهی است. بسیاری از احزاب این جریان، بخصوص در اروپا، بسرعت در حال تبدیل شدن به احزایی سوسیال دموکراتیک با همه خصوصیات سیاسی و برنامه‌ای شناخته شده آنها هستند. و طرفه اینکه این چرخش زمانی انجام میگیرد که خود احزاب سوسیال دمکرات نیز، اگرچه بدرجه‌ای خفیف تر، بهرحال دچار نوعی بحران باز تعریف هویت خود هستند. در کشورهای موسوم به جهان سوم احزاب و سازمانهای این جریان در پی یافتن جایگاه تازه‌ای برای خود در بسترهای شناخته شده ناسیونالیسم و لیبرالیسم سنتی این قبیل کشورها هستند. پایان جنگ سرد دوم و حمایت دولتهای اروپایی از گورباچف ممکنست در کوتاه مدت فرجه‌ای به احزاب اروپایی این جریان بدهد، اما روابط مودت آمیز شوروی با رژیم‌هایی از قبیل حکومت اسلامی ایران جز فشار بیشتر بر احزاب این جریان در جهان سوم

نخواهد بود.

سایر شاخه‌های انشعابی از "کمونیسم" شوروی (تروتسکیست‌ها، بقایای مائوئیست‌ها، و غیره) نیز همپای خود این جریان از تحولات پرسترویکا تاثیر میگیرند. انتقاد اساسی خط سنتی تروتسکیسم به جامعه شوروی فقدان دموکراسی بوده است. علت، بزعم اینان، حاکمیت یک بوروکراسی است که برای حفظ خویش در قدرت محتاج اختناق است. این بوروکراسی تنها با یک انقلاب سرنگون میشود، و آنگاه بسط دموکراسی ضامن قدرت‌گیری کارگران است. تروتسکیست‌ها تاکید داشته‌اند که این انقلابی سیاسی است، به این معنا که لسزومی ندارد. مناسبات اقتصادی تغییر کند. چرا که تروتسکیست‌های سنتی به تبعیت از تروتسکی، با آنکه از نظر تئوریک شیوه تولید در شوروی را سوسیالیستی نمیدانند، معتقد بوده‌اند که شوروی بدلیل محدودیت عملکرد بازار و غلبه برنامه‌ریزی جامعه‌ای است در حال گذار به سوسیالیسم. و از آنجا که سوسیالیسم را اصولاً جز در مقیاس جهانی عملی نمیدانند، همین مناسبات اقتصادی را برای این مرحله بیشترین چیز مقدور و نتیجتاً مطلوب شمرده‌اند. عیوب و اعوجاجی اگر در همین عرصه اقتصادی هم هست، باز به سبب وجود همان بوروکراسی است که برنامه‌ریزی مرکزی را ناکارآمد میکند. تحولات پرسترویکا تروتسکیست‌ها را کاملاً آچمز کرده است. وقتی برنامه‌های پرسترویکا، خصوصاً در سطح تغییرات در سیستم سیاسی، نخست اعلام شد، تروتسکیست‌ها (مثلاً ارنست مندل) اجرای آنها را بدون "انقلاب سیاسی" معروف خود غیر ممکن خواندند. هرچه قضیه پیشتر رفت، و خصوصاً کار به اعاده حیثیت از یوخارین و تروتسکی رسید، از آن حمایت کردند و فشار خود را بر

مطالبه اجرای کامل آنها قرار دهند. راه عاقلانه نیز همین بود، چون بهر حال پلاتفرم آنها بدون یک انقلاب سیاسی داشت عملی میشد. اما مشکل تروتسکیست ها به این محدود نمائند. اصلاحات سیاسی مورد نظر آنها از جانب بخشی از همان بوروکراسی عملی میشود که بنا بود پاسدار و ذینفع در ساختار تاکنونی روبنای سیاسی باشد. و مهمتر از این، گورباچف و جناحی از هیات حاکمه که "بسط دموکراسی" مورد نظر تروتسکیست ها را عملی میکنند، در عین حال مبلغ کنار گذاشتن برنامه ریزی اقتصادی و رویکردن به مکائیزم بازارند. یعنی علیه چیزی برخاسته اند که نزد تروتسکیست ها نشانه شیوه تولید غیر سرمایه داری بود. این دوگانگی، یعنی تایید اصلاحات سیاسی و ناخشنودی از تغییرات اقتصادی موجب آشفتگی بسیاری در سنت تروتسکیسم شده است. بخصوص اینکه مدافعان سیستم برنامه ریزی نیز بخش دیگر بوروکراسی کذایی است که معمولا از هرگونه اصلاحات سیاسی گریزان است. در نتیجه این شرایط جریانات تروتسکیستی به سرگیجه عجیبی دچار شده اند. برخی، از آنجا که ورشکستگی اقتصاد شوروی امری عینی است، به گسترش "مناسبات بازار" رضایت داده، و در قبال این عقب نشستن از مواضع سنتی خویش آنرا قیمت مناسبی برای اصلاحات سیاسی مورد نظرشان می شمارند. در این میان البته شعارهای خود دال بر گریز تاپذیری انقلاب سیاسی را از یاد می برند و طبقه کارگر را به دفاع از گورباچف و "اتحاد با لایه معینی از بوروکراسی" فرامی خوانند.*

*DAVID SEPPO, INTERNATIONAL VIEWPOINT, 7th MARCH, 1988, P.15

دیگر از تروتسکیست ها، در وفاداری به اقتصاد برنامه‌ریزی شده، بجای اقتصاد شوروی اینک آلمان شرقی را مدل محبوب خود قرار داده‌اند و در این میان البته ناچار از چشم پوشی از ادعاهای دموکراسی خواهی خود شده و در کنار امثال هوینکر، رئیس دولت آلمان شرقی قرار گرفته‌اند. هیچیک از این مواضع در پیوستگی با سنت تروتسکیسم نمیتواند قرار بگیرد، و مخلوطی از این قبیل مواضع گیری ها هم تنها بر اغتشاش افزوده است. به این ترتیب تروتسکیسم در برابر تحولات پرسترویکا غیر واقعی بودن و نامربوط بودن تبیین خود از شوروی، و ماهیت سطحی و غیر کارگری انتقاد و مرزبندی‌اش با "سوسیالیسم اردوگاهی" را برملا کرده است.

در سنت تروتسکیستی به جریان موسوم به سوسیالیسم بین المللی نیز باید اشاره کرد. این جریان (عمدتا شامل حزب کارگر سوسیالیست در بریتانیا)، گرچه چند دهه پیش از انترناسیونال تروتسکیستی انشعاب کرد و بر خلاف این سنت مناسبات تولید در شوروی را "سرمایه‌داری دولتی" می‌شمارد، اما محور انتقادش به جامعه شوروی را همچنان مساله دموکراسی تشکیل میدهد. تبیین مغشوش و نادرستی از سرمایه‌داری دولتی در شوروی، که تماما بر مبنای رقابت جهانی و فشار بازار جهانی قرار دارد، این جریان را از تحلیل چرخش مهم پرسترویکا در عرصه اقتصاد شوروی ناتوان میکند. توصیف این جریان از پرسترویکا صرفا با توجه به معنای لغوی آن، "بازسازی" صورت میگیرد و ادعا میشود که سرمایه‌داری در سطح جهانی، در شرق و غرب، مشغول تغییر آرایش است و در شوروی نیز همین است که روی میدهد. در نتیجه تمام توجه خود را به "گلاسنوست" معطوف میکند و مانند

تروتسکیست های سنتی نمیتواند انکار کند که این پلانفرم سیاسی مطلوب اوست که در دست اجراست. تنها تفاوت شاید این باشد که برای حفظ وجهه ای رادیکال، با یافشاری ای ناموجه، شعار "گلاسنوست از پائین" سرمی دهد.*

در مورد تبیین مائوئیستی نیز اشاره ای لازم است. با آنکه امروزه چنین جریانی در سطح بین المللی موجودیتی ندارد اما تحلیل مائوئیست ها از سرمایه داری دولتی شوروی هنوز تاثیرات خود را بر جناح های رادیکال کمونیسم موجود برجا گذاشته است. این تبیین تماما بر محور غلبه رویزیونیسم بر حزب و دولت شوروی استوار بود. از لحاظ اقتصادی استدلال میشد که اصلاحات زمان خروشچف به برنامه ریزی پایان داده و بازار را مستقر کرده است. سرمایه داری اینچنین "احیاء" شده بود. بنابراین از یک دیدگاه مائوئیستی تحول پرسترویکا و رویکرد به بازار نمیتواند چرخش مهمی به حساب آید. عینا نظر جریان "سوسیالیسم بین المللی"، در این دیدگاه نیز پرسترویکا یک "بازسازی" صرف، مشابه آنچه در بلوک امپریالیستی غرب رخ میدهد، است.** تفاوت عمده چنین موضعی با "سوسیالیسم بین المللی" در اینست که، بر خلاف سنت تروتسکیستی، مائوئیست ها از اصلاحات

*CHRIS HARMAN AND ANDY ZEBROWSKI, INTERNATIONAL SOCIALISM, NO.39, SUMMER 1988, PP.3-50

** برای نمونه رجوع کنید به ارگان انترناسیونال مائوئیست ها:

A WORLD TO WIN, NO.10, FEBRUARY 1988, P.68

سیاسی استقبال نمیکنند، آنرا گسترش لیبرالیسم میدانند، و در مقابل از سیستم سیاسی زمان استالین دفاع میکنند. چنین موضعی در قبال پرسترویکا، ناتوان از شناختن معانی اقتصادی و اجتماعی تحولی که در شوروی و تمام جهان رخ میدهد، یکسره به معنای بی تفاوتی و بی تأثیری در برابر این اوضاع متحول است.

در مورد تأثیرات پرسترویکا بر شاخه‌های مختلف "کمونیستی" میتوان به جریانات و موارد بیشتری اشاره کرد. میتوان سایه روشن‌های مواضع مختلف، و اغتشاش‌آمیزی را که جریانات مختلف دچارش میشوند فهرست کرد. اما تا همین حد که اینجا گفتیم برای نتیجه‌گیری مورد نظر ما کفایت میکند. عامل اصلی اغتشاش در کلیه مواردی که بر شعردیم، از لحاظ نظری، در اینست که سوسیالیسم نزد همه این جریانات چیزی جز یک اقتصاد دولتی (ملی بودن سرمایه‌ها) باضافه برنامه‌ریزی نیست. تبدیل شدن آرمان سوسیالیسم به سرمایه‌داری دولتی برنامه‌ریزی شده در همه این مکاتب و جریانات، حتی رادیکالترین انشعابات از استالینیسم و خروشچیفیسم، یک نتیجه شکست انقلاب کارگری در شوروی در دوره استالین بود. این بست سرمایه‌داری دولتی در شوروی اینک "سوسیالیسم" همه این جریانات را از پایه میسرزاند.

تعریف نظری در تئوری کمونیسم، جایگزینی سرمایه‌داری دولتی بجای سوسیالیسم، جایگزینی ملی کردن و برنامه‌ریزی بجای مالکیت اشتراکی و امحاء کار مزدی، در حقیقت بنحو اجتناب ناپذیری با غصب کمونیسم و سوسیالیسم از سوی جریانات طبقاتی غیر کارگری متناظر بود. ناسیونالیسم عظمت طلبانه روسی، صنعتگرایی جهان‌سومی، دغدغه رشد

بی توقف اقتصادی، و غیره، جملگی حریانات بورژوایی‌ای بودند که برای تحقق آرمانهای خود زبان کمونیسم و سوسیالیسم را به‌کار بستند. پرسترویکا و بحران هم‌زمانی که تمامی این شاخه‌های سوسیالیسم بورژوایی را مضمحل میکند در عین حال بر این واقعیت تاکید می‌گذارد که سوسیالیسم و کمونیسم می‌رود تا بار دیگر تنها یک جنبش وسیع اجتماعی کارگران باشد. به همین روال در برابر تحولات پرسترویکا، برخلاف همه شاخه‌های سوسیالیسم بورژوایی، صحت تبیین‌های نظری کمونیسم کارگری آشکار می‌شود.

یادداشتها:

۱ - آلك نوو، از متخصصین غیر مارکسیست اقتصاد توسعه و از تاریخ نویسان اقتصادی شوروی در این مورد مینویسد:

در غرب در طی جنگ دوم جهانی، برنامه ریزی مرکزی بمنظور تمرکز منابع برای پیشبرد جنگ اتخاذ شد. شبکه مقررات بوروکراتیکی که نتیجه این امر بود پدیده های غیر عقلانی فراوانی را در سطح میکرو [موسسه اقتصادی منفرد] ایجاد کرد. اما درست تر است اینها را جزئی از هزینه لازم برای درجه ای از تمرکز درک کنیم. من باور دارم که هیچکس بطور جدی از این دفاع نخواهد کرد که کارآترین شیوه پیشبرد جنگ، (مثلاً) در سال ۱۹۴۳، با توسل به مکانیزم بازار، در جهت تخصیص عقلانی منابع، حاصل میشد.

(ALEC NOVE, THE SOVIET ECONOMIC SYSTEM, P.382)

منظور نویسنده از "عقلانی" در نقل قول فوق همان سودآوری در سطح هر موسسه اقتصادی منفرد است (واضح است بنا به مکانیزم بازار، ادامه کار یک موسسه غیر سودده عملی "غیر عقلانی" است). نویسنده در ادامه مطلب برای تأکید حرف خود بلافاصله از یکی از متخصصین مشهور اقتصاد توسعه نقل میکنند که: "جنگ تمام عیار، مانند برنامه ریزی توسعه برای اقتصادهای راکد و فقیر، مستلزم تغییرات ساختاری ناپیوسته و چشمگیر، و تخصیص منابع بدون ارجاع به

بازار می باشد. * (نقل شده از B. HIGGINS در همان ماخذ).

۲ - ارزیابی آقان بگیان از سیر اقتصاد شوروی را در ضمیمه ۲ می بینید. آلک نوو، از زاویه دیگری، تاریخ اقتصادی شوروی و وضعیت حاضر آنرا چنین ارزیابی میکند:

... این کاملاً حیاتی است که درک کنیم سیستم [اقتصادی] شوروی در یک چهارچوب تاریخی توسعه سر بر کرد، و پروسه صنعتی شدنی را که از زمان تزارها شروع شده بود ادامه داد، و درک کنیم که نه فقط تجربه شوروی برای کشورهای در حال توسعه جالب است، بلکه تئوری و پراتیک اقتصاد توسعه نیز بما کمک میکند تا تاریخ اقتصادی و معضلات اتحاد شوروی را بهتر بفهمیم. آیا این شامل [فهم بهتر معضلات] امروز شوروی هم میشود؟ آری. زیرا ساختار برنامه ریزی شوروی، در زمان استالین، در یک دوره صنعتی کردن فوق شتابان طراحی شد. پروسه معوج رشد نامتعادل که صفت ممیزه تاریخ اقتصادی شوروی است اکنون سیستمی را ایجاد کرده که تئوریهایی شوروی آنرا سوسیالیسم "توسعه یافته" یا "بالغ" مینامند. اما در برخی بخشها، بخصوص کشاورزی، و همچنین خدمات، و بسیاری از صنایع بدون اولویت، اتحاد شوروی هنوز عقب مانده است و شوروی در میان اقتصادهای صنعتی بزرگ، [در این بخشها] توسعه نیافتگی است. وانگهی، به اصطلاح مارکسی، بین نیروهای مولده و روابط تولیدی، بین اقتصاد صنعتی مدرنی که (با آنهمه خون و عرق واشک) ساخته شده و ساختار کنترل متمرکزی که از طرف حزب - دولت اعمال میشود. تضاد وجود دارد ... (ALEC NOVE, IBID, P.383)

اکنونومیست لندن، سخنگوی جناح راست بورژوازی غرب و از پرچمداران اقتصاد بازار آزاد، در مورد سیستم برنامه ریزی مرکزی شوروی چنین مینویسد:

این سیستم برای هدایت منابع روسیه در جهت برنامه فشرده صنعتی کردن کارایی داشت. این سیستم برای کانالیزه کردن فعالیت ها در جهت اولویت های معدودی (صنایع دفاعی، فضایی، تولید انرژی) هنوز هم خوب است. ولی در جهان سریع‌السیبر تکنولوژی مدرن، جائی که فقط چالاک ترین ها برنده میشوند. این سیستم بنحو روز افزونی چلفتی بنظر میرسد. (اکنونومیست ۱۵ - ۹ آوریل ۱۹۸۸)

۳ - در پرسترویکا ایجاد تعاونی ها نیز قانونا مجاز شده، و خصوصا در بخش توزیع و خدمات ایجاد تعاونی ها تشویق میگردد. همچنین حتی فعالیت اقتصادی با مالکیت شخصی، برای برخی از حرفه ها (نظیر تاکسی رانی، سلمانی، تعمیرات وسائل خانگی و...) برسمیت شناخته شده است. اما بنظر ما اینها جنبه های فرعی پرسترویکا هستند. شکل اقتصاد آینده شوروی را تعاونی ها و... تعیین نخواهند کرد. به همین دلیل ما در این نوشته، برخلاف برخی از مفسران پرسترویکا، به مسئله تعاونی ها نپرداخته‌ایم. بنظر ما مفسرانی که بر این جنبه های فرعی پرسترویکا تاکید می‌کنند، دچار این اشتباه پایه‌ای هستند که گویا گسترش بازار (یا بزعم برخی شان اساسا سرمایه‌داری) با مالکیت شخصی ملازمه دارد. همانطور که در متن اشاره کرده‌ایم بنظر ما گسترش مکانیزم بازار با مالکیت وسیع دولتی تناقض اساسی ندارد؛ مساله بر سر امکان رقابت واحد های مختلف بعنوان محرکی برای انباشت سرمایه است. در مورد تعاونی ها و حرفه های شخصی همینقدر بگوئیم که علیرغم تشویق دولت تاکنون کمتر از نیم میلیون نفر (و بعضا بعنوان شغل دوم) در

این زمینه فعالیت اقتصادی دارند و کسب شان نیز رونقی ندارد. بنظر ما پرسترویکا تعاونی ها را بعنوان عرصه موقتی برای عادت دادن جامعه به واگذارن تعیین قیمت ها به مکانیزم بازار مهم می شمارد. (تعاونی ها در تعیین قیمت کالاها و محصولات خود آزادند.)

۴ - علاوه بر عواملی که شمردیم اتخاذ پرسترویکا یا مشکلات دیگری نیز روبروست. مثلا اینکه مخارج گزاف نظامی مانع کانالیزه کردن سرمایه گذاری به نو کردن تکنولوژی در تولیدات دیگر است؛ یا این نکته که کاهش بهای نفت در سطح جهانی، برای شوروی که بخش عمده ای از ارز خارجی خود را از طریق صادرات نفت تامین میکند مشکلاتی برای تامین مالی پروژه های پرسترویکا ایجاد میکند؛ یا کاهش نرخ تبدیل دلار به مارک، برای شوروی که درآمد ارزی اش به دلار و خرید هایش از آلمان و به مارک است یک عامل فشار مالی بوده و ... اما این مشکلات، ذاتی طرح های پرسترویکا نیستند، مشکلاتی خارجی، یا به عبارتی مشکلات فنی هستند. ما عواملی را برشمرده ایم که حاکی از تناقض درونی ای در پرسترویکا، بعنوان پلی بین سیستم برنامه ریزی و مکانیزم بازار آزاد می باشند.

۵ - آقان بگیان و تاتیانا زاسلاوسکایا، دو مشاور اصلی گورباچف و از طراحان پرسترویکا، از زمره روشنفکران رسمی دولتی بودند که به سبب ابراز ملاحظه نسبت به سیاست های رسمی معضوب بودند. از مراکز این گروه از روشنفکران موسسه تحقیقاتی نووسیریسک در سیبری بود. یک شوروی شناس انگلیسی در مورد موقعیت این دسته از روشنفکران رسمی دولتی چنین مینویسد:

در روزگار برژنف، گزارشگران اوضاع شوروی در رسانه ها و

دانشگاه های غرب مرتبا از مشاهده یک عنصر در زندگی سیاسی این کشور غافل ماندند. درک آنها از شوروی یک زندگی سیاسی دوگانه بود: از یکسو دستگاه و قدرتش ... و از سوی دیگر ناراضیان و مطبوعات زیرزمینی ای که پرنسیپ ها و سبک نگارش شان برای خواننده غربی بسهولت قابل تشخیص بود. ... آنچه در چنین درکی مورد غفلت بود، یک گروه سوم بود که به ناراضیان نمیبویست اما همچنین از دنباله روی از خط رسمی امتناع میکرد و جلوی زبانش را نیز نمیگرفت، یعنی روی خوش و موافق به "بالایی ها" نشان میداد. این دسته غالبا در شغل هایشان باقی میماندند (ناراضیان اخراج میشدند) و کارت عضویت حزب را نیز نگاه میداشتند ... از برخی جهات آنها بدترین وضعیت را در هر دو دنیا داشتند. هم با "پله قربان گو" های بوروکراتیک سر ستیز داشتند و هم با بدبینان، و از آرامش خاطر تعاس با و شکایت به مطبوعات غرب نیز محروم بودند. به این ترتیب از جانب هر دو جناح مورد حمله بودند: توخاسته های زرنگ با فجاشی به اینها نردبام ترقی را بالا میرفتند و میدانستند که پاسخ اینها سانسور خواهد شد، و ناراضیان این گروه سوم را بعنوان ایورتونیست هایی که جرات پای اعتقادات خود ایستادن را ندارند محکوم میکردند. بدون شناخت این آپوزیسیون درونی و پدیده مرتبط با آن یعنی شکل دادن افکار عمومی شوروی، پرسترویکا غیر قابل تبیین خواهد شد. (ت. شنین، "در معرفی آقان بگمان")

T. SHANIN, "INTRODUCTION TO AGANBEGYAN", NLR 169, MAY-JUNE '88, PP. 86-7

۶ - نقدها و تبیین های ارائه شده طیف وسیع و ناهمگونی را میسازند. در این میان حتی دیدگاه شوونیست - تزاریستی نیز فرصت عرض اندام یافته